

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان سوم اشکال چهارم:

بیان سوم در اشکال چهارم این بود که در اقل و اکثر ارتباطی وجوب اقل بالتفصیل معلوم است، حال برای اینکه علم به فراغ از این واجب معلوم پیدا کنیم راهی وجود ندارد جز اینکه اکثر را اتیان کنیم، چراکه اگر واقعاً اکثر واجب باشد و اقل را اتیان کنیم، یعنی اگر نه جزء را آوردیم و جزء دهم را نیاوریم اینجا این اقل واجب را هم اتیان نکرده ایم. عبارتی که قبلاً خواندیم این بود که «الإشتغال قد تعلق بالأقل لا بالأكثر» اقل مسلّم واجب است «لكنّ الخروج عن الإشتغال المعلوم تعلّقه بالأقل لا يحصل یقیناً إلا بضمّ المشكوك» پس خلاصه اش این شد که اگر ما بخواهیم یقین پیدا کنیم این واجب معلوم بالضرورة را انجام دادیم باید اکثر را بیاوریم.

پاسخ امام خمینی: عرض کردیم امام در مقام جواب به این اشکال ابتدا به دو مطلب اشاره میکنند که به نظر ما خیلی ارتباطی به جواب ندارد و در ادامه می گوید: مکلف باید آنچه را که حجّت برایش قائم است بیاورد و در صورتی که اقل را آورد و آن جزء زائد را نیاورد اینجا ما قامت علیه الحجة را آورده، بیشتر از این مکلف وظیفه ای ندارد، باید ما قامت علیه الحجة را بیاورد. بعد عرض کردیم امام دو اشکال مطرح کردند که اینها را بگوئیم تا نتیجه ی بحث را روشن کند، اشکال اول این است که مستشکل می گوید اگر اکثر واقعاً واجب باشد و این شخص اقل را اتیان کند این يك امر لغو و باطلی است، مثل اینکه فرض کنید نماز واجب باشد و انسان يك عمل دیگری انجام بدهد، چطور آنجا لغو و باطل است؟ اگر در اینجا اکثر واجب باشد آوردن این اقل لغو و باطل است، اقل بما هو اقل. پس برای اینکه ما احراز کنیم فعل ما عنوان اطاعت را دارد، احراز کنیم که فعل ما عنوان لغویت را ندارد و مصداق برای اطاعت است چاره ای نیست که این جزء زائد هم آورده شود، اگر جزء زائد را آوردیم و اکثر واجب باشد که کلّ آن اطاعت است، اگر جزء زائد را آوردیم و فقط اقل واجب باشد باز آن مصداق اطاعت را آوردیم چون گفتیم اقل نسبت به این جزء زائد به شرط لا نیست و لا به شرط است.

پس مستشکل می گوید دوران اقل بین این است که خودش واجب باشد یا لغو باشد، اگر شما اقل بما هو اقل را بیاورید دو احتمال می دهیم؛ یکی اینکه اگر واقعاً اقل واجب باشد آوردید، احتمال دوم این است که اگر اکثر واجب باشد این لغو باشد. پس ما نمی توانیم احراز کنیم که ما مأمور به را آوردیم، ما مصداق برای اطاعت را انجام دادیم. این اشکال.

در جواب امام رضوان الله علیه اطاعت و عصیان از احکام عقل است، به عقل مراجعه کنیم که عقل می گوید چه اطاعتی واجب است و چه عصیانی قبیح است؟ عقل می گوید به آن مقداری که مولا امر کرده و بیان دارد اطاعت واجب است اما زائد بر او اطاعت واجب نیست، عقل به مقداری که از طرف مولا امر آمده، به مقداری که از طرف مولا بیان آمده اطاعت را واجب

می‌داند، اینجا هم به مقداری که قامت الحجة اقل است، آن مقداری که حجت بر آن قائم است در دوران بین اقل و اکثر ارتباطی اقل است پس عقل می‌گوید همین را باید اطاعت کرد، این جوابی است که امام دادند.

کسانی که مثل مرحوم شهید صدر قدس سره و قبل از ایشان مثل مرحوم محقق داماد قدس سره، اینها مسلک حق الطاعه‌ای هستند و این جواب را نمی‌پذیرند، یعنی بزرگان ما دو گروهند؛ یک گروه که مشهورشان هست همین است و امام هم از اینهاست که می‌فرمایند عقل می‌گوید آن مقداری که دلیل و حجت قائم شده. حجت علم وجدانی است، همین روایات و ادله‌ی عملیه هست، آن مقداری که حجت قائم شده بر ما اطاعت در آن دایره واجب است. اما زائد بر این واجب نیست ولو احتمالش هم بدهیم.

اما قائلین به حق الطاعه می‌گویند در موردی که ما احتمال لزوم يك تكليف را بدهیم، احتمال يك تكليف لزومی را می‌دهیم؛ عقل به ملاک حق مولوی‌تی که مولا بر عید دارد و انسان نباید این حق مولویت را ولو در دایره‌ی احتمالی خراب کند اینجا باید اطاعت کند و اگر یادتان باشد ما سال گذشته به طور مفصل در مورد مسلک حق الطاعه بحث کردیم و به آقایان هم عرض کردیم که این بحث خیلی مهمی است و اگر بتوانید رساله‌ای در این زمینه بنویسید خیلی خوب است. کسانی که مثل مرحوم شهید صدر قائل به حق الطاعه‌اند دیگر چیزی را به نام قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان قبول ندارند آنهایی که می‌گویند قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان يك دليل عقلي و حكم عقلي است می‌گویند هر جا بیان باشد اطاعت واجب است و هر جا بیان نباشد اطاعت لازم نیست و عقاب هم جایز نیست و استحقاق عقاب هم در کار نیست. ما در سال گذشته این بحث را مفصل مطرح کردیم و به این نتیجه رسیدیم که حق الطاعه صحیح نیست، ما ادله‌ی قائلین به حق الطاعه را آوردیم و خودمان هم آنچه که به عنوان مناقشه‌ی بر این مسلک بود ذکر کردیم، گفتیم چیزی به نام حق الطاعه نداریم.

ما هستیم و يك قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان که این قاعده را قبول داریم، و ما هستیم و يك قاعده‌ی دیگر که اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد. در بحث گذشته هم عرض کردیم این یکی از ابداعات امام رضوان الله علیه در علم اصول است که ایشان می‌فرماید این قاعده‌ی اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد به آن مقداری که حجت بر اشتغال داریم برائت یقینی می‌خواهد. اینجا هم در جواب از این اشکال می‌فرماید عقل حکم به لزوم اطاعت می‌کند در مقداری که بینة الشارع. اولاً بحث در این است که این قیدی را که امام آوردند آیا درست است یا خیر؟ من روی این نظریه‌ی امام خیلی فکر کردم، انصافش این است که فرمایش بسیار متینی است و خیلی جاهای دیگر علم اصول مشکل را برای ما حل می‌کند. اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد یعنی به مقدار دليل الذي قام علي الاشتغال، به آن مقداری که می‌دانیم ذمه‌ی ما مشغول است.

اصل فرمایش امام درست است، بحث ما باشد با ایشان بحث صغرواست، یعنی از نظر کبری درست است اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد به مقداری که حجت بر اشتغال داریم ولي قائلین به احتیاط می‌گویند در دوران بین اقل و اکثر حجت عبارت از علم اجمالی است، ما اجمالاً می‌دانیم یا اقل واجب است یا اکثر، این يك. علم اجمالی هم منجزیت دارد، دو.

مطلبی که مرحوم نائینی هم خیلی روی آن تکیه کردند، اگر بیائیم آن فرمایش دیگر امام را هم بپذیریم بگوئیم اصلاً اینجا صورثاً علم اجمالی است، در اقل و اکثر ارتباطی از اول ما واقعاً چیزی به نام علم اجمالی نداریم، از اول يك معلوم بالتفصیل داریم که اقل است، يك مشکوک داریم که اکثر است، چیزی به نام علم اجمالی نداریم که بگوئیم علم اجمالی منجزیت دارد. پس علم اجمالی نیست، آن مقداری که برایش حجت قائم شده اقل است، پس نسبت به همین اقل ما باید برائت یقینی پیدا کنیم، اگر اینجا را گفتیم که ما هم قبول داریم، یعنی واقعاً اقل و اکثر ارتباطی از دایره‌ی علم اجمالی خارج است، درست است که ما از اول گفتیم علم اجمالی یا دوران بین متباینین است یا اقل و اکثر است، اقل و اکثر استقلالی و ارتباطی.

استقلالي هم واقعاً علم اجمالي نيست هم واقعهش يك معلوم بالتفصيل نسبت به اقل است و شك در زائد دارد، پس ببينيد اينها را اگر گفتيم صغري درست است اما اگر مرحوم مرحوم نائيني و ديگران بگويند اينجا علم اجمالي وجود دارد، علم اجمالي منجز است، اقتضاي احتياط دارد، علم اجمالي بيان است، علم اجمالي حجت است، شما اگر اين قيد را هم بياوريد اشتغال يقيني و برائت يقيني مي‌خواهد، به مقداري كه قامت الحجه، اينها مي‌گويند حجت قائم شده هم بر اقل و هم بر اكثر، بر هر دو حجت قائم شده است.

سخن حاج آقا مصطفی و نقد آن

همين جا اين مطلب را هم اشاره كنيم كه مرحوم حاج آقا مصطفي رضوان الله عليه يك ادعائي كرده اما هيچ دليلي بر اين مدعا ذكر نكرده، فرموده است كه اين قاعده‌ي اشتغال يقيني برائت يقيني مي‌خواهد مربوط به اشتغال ذمه است و مربوط به باب ديون است، مثلاً يك كسي به ديگري بدهكار است و الآن شك مي‌كند آيا دينش را داده يا نه؟ اشتغال يقيني برائت يقيني مي‌خواهد و بايد دين را بدهد، اگر گفتيم اين قاعده اينجا جاري است شخصي به ديگري بدهكار است و نمي‌داند نه تومان بدهكار است يا ده تومان، روي بيان ايشان باز بايد ده تومان را بدهد، چون اصل ذمه مشغول به دين بوده، نمي‌داند نه تومان يا ده تومان؟! بايد ده تومان را بپردازد! ولو اينكه مشهور مي‌گويند به مقداري كه يقين داري بايد بپردازي، حالا روي بيان ايشان مي‌خواهم پيش بيايم كه مي‌فرمايند اين قاعده‌ي اشتغال يقيني برائت يقيني مي‌خواهد در باب ديون است اما در باب تكاليف نيست، در باب تكاليف ملاك ما قامة الحجه است، حالا معلوم مي‌شود كه اصل اين مطلب را از مرحوم والدشان گرفتند.

مي‌فرمايند اين قاعده‌ي اشتغال يقيني برائت يقيني مي‌خواهد در باب تكاليف جريان ندارد چون ملاك در باب تكاليف اين است كه چه مقدار حجت بر آن داريم. به عبارت ديگر مي‌خواهند بفرمايند در باب تكاليف ما چيزي به نام اشتغال ذمه نداريم، الآن شارع نماز را بر ما واجب كرده، حالا ذمه‌ي ما مشغول است؟ نه، و لذا اينجا نمي‌گويند ذمه‌ي ما مشغول است به وجوب صلاة، ذمه‌ي ما مشغول است به وجوب روزه، نه! براي اينكه ذمه يك امر عقلايي است، عقلاً در باب ذمه مي‌گويند اگر ديني باشد ما اين را برايش اعتبار مي‌كنيم اما اين يك تكليف است. در باب ذمه اگر انسان از دنيا هم رفت باز عقلاً استمرار همان اشتغال ذمه را دارند و مي‌گويند اين ميت مديون بوده و هنوز هم مديون هست ولو مرده، اما در باب تكاليف، آدمي كه مرده تكليف برايش معنا ندارد.

ما به ايشان عرض مي‌كنيم كه اصل اين فرق را از شما مي‌پذيريم، يعني در باب ديون ما اشتغال ذمه داريم، ذمه مشغول مي‌شود. در باب تكاليف اشتغال ذمه نداريم و لذا در باب تكليف چيزي به نام ضمان معنا ندارد كه بگوئيم من ضامنم نماز را انجام بدهم! ولي اينكه شما مي‌گوئيد اشتغال يقيني برائت يقيني مي‌خواهد اين حكم عقلي است، عقل كجا بين اين دو تا فرق گذاشته؟ عقل مي‌گويد اگر يك ذمه‌اي مشغول شد حالا يا به ديون يا به حقوق الهي، حقوق الهي درست است كه عنوان ضمان را ندارد اما خطابي است متوجه به مكلف و عقل مي‌گويد بايد اين را بياورد، شما مي‌خواهيد بگوئيد اينجا نمي‌شود اسمش را اشتغال گذاشت! اشتغال ذمه نيست ولي بالآخره شارع اين تكليف را متوجه ما كرده، ذمه مشغول نيست، اما اين تكليف را شارع متوجه كرده و فرموده «ايها الناس اقيموا الصلاة، يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام» روزه بر ما واجب مي‌شود، قبول داريم و نمي‌گوئيم اين ذمه مشغول است يعني ما عقلاً بايد اين دستور را اطاعت كنيم، اگر هم مُرديم نمي‌گوئيم ذمه‌مان به اين مشغول است، مثل باب الديون هم نمي‌گوئيم، درست است! اصل اين فرق درست است اما اينكه عقل بين اين دو مورد در لزوم امتثال فرق مي‌گذارد از كجاست؟ عقل فرق نمي‌گذارد، يعني عقل در هر دو مورد حكم برائت يقيني دارد، عقل هم در آنجايي كه ذمه مشغول به باب ديون است و هم آنجايي كه باب تكليف است مي‌گويد اگر يك تكليفي متوجه تو شد بايد آن را انجام بدهي، شما اگر بعد از اينكه وقت تمام شد شك كرديد نماز خوانديد يا نخوانديد! عقل مي‌گويد بايد انجام بدهيد، حالا يك دليلي آمده براي اينكه

مي‌گويد اگر شما بعد از وقت شك كرديد اينجا بنا را به اتيان بگذاريد بر اينكه انجام داديد اما اگر ما اين دليل را نداشتيم عقل مي‌گويد بايد انجام بدهيم.

پس به ايشان هم عرض مي‌كنيم اصل فرق بين اين دو مورد درست است اما عقل بين اين دو مورد فرق نمي‌گذارد، عقل مي‌گويد در هر دو بايد اطاعت كرد، ملاك در هر دو اطاعت است و اساساً ما چند حكم از نظر عقلي نداريم، عقل يك حكم دارد به نام لزوم الإطاعة، كجا؟ «فيما قامت الحجة» قاعده‌ي قبح عقاب بلا بيان تحت اين قانون است، اشتغال يقيني براءت يقيني مي‌خواهد تحت اين قانون است، اينطور نيست كه بگوئيد اينها چند حكم متعدد است كه عقل دارد، عقل در باب تكاليف يك حكم دارد، لزوم الإطاعة فيما قامت الحجة، قبح عقاب بلا بيان به اين برمي‌گردد، اشتغال يقيني براءت يقيني مي‌خواهد به اين برمي‌گردد، همان جا در بحث مسئله‌ي حق الطاعة ما بحث لزوم دفع ضرر محتمل را هم بيان كرديم و مفصلاً راجع به آن بحث كرديم، اينها هم تمام برمي‌گردد به لزوم الاطاعة فيما قامت الحجة، يعني در آنجايي كه حجت نيست ضرر اگر ضرر دنيوي باشد كه كبروياً غلط است، در ضرر دنيوي دفع ضرر دنيوي واجب نيست، اين همه مردم دارند اقدام مي‌كنند هر روز كارهايي كه در آن ضرر دنيوي هم وجود دارد، دفع ضرر اخروي در جايي واجب است كه حجت بر آن قائم باشد، اما آنجايي كه من احتمال بدهم يك عقابي باشد در قيامت، عقل نمي‌گويد دفعش لازم است.

پس تمام اينها در باب اطاعت و معصيت به يك حكم برمي‌گردد، لزوم اطاعت مولا فيما قامت الحجة. اينجا يك اشكال ديگر مانده كه فردا مطرح مي‌كنيم و ان شاء الله اين بحث را تمام مي‌كنيم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين